

مجله‌ی سیاست دفاعی

سال بیست و دوم، شماره‌ی ۸۸، پاییز ۱۳۹۳

ماهیت دولت و امنیت ملی در عراق

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۲/۱۴	طهمورث غلامی ^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۳/۰۶/۰۷	قدرت الله احمدیان ^۲
صفحات مقاله: ۱۱۵ - ۱۵۲	

چکیده:

عوامل شکل دهنده به کم و کیف معادلات سیاسی و امنیتی عراق امروز، به ترتیب اولویت در سطوح سه‌گانه‌ی داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قابل بررسی است. با توجه به این‌که اولین و مهم‌ترین سطح شکل دهنده به حیات سیاسی و اجتماعی هر کشوری سطح داخلی است، و اگر بپذیریم که مؤلفه‌های داخلی سبب آغاز بحران و تداوم آن می‌باشد، باید گفت مؤلفه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، دارای نقش تشدیدکننده و تسریع‌کننده‌ی بحران و تداوم آن هستند.

بر این مبنا، سؤال اصلی این مقاله عبارت است از این‌که علل یا عوامل شکل‌گیری وضعیت ناامنی و بی‌ثباتی مداوم در عراق چیست؟ و فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود این است که بافت اجتماعی و جمعیتی عراق سبب شکل‌گیری و تداوم بحران‌های سه‌گانه‌ی هویت، دولت و امنیت شده است که در ارتباط با همدیگر شکل می‌گیرند که خود زمینه‌ساز مداخله‌ی عوامل خارجی (به‌عنوان عامل تشدیدکننده و تسریع‌کننده‌ی ناامنی و بی‌ثباتی) هستند. بنابراین، این مقاله با روش علی-تبیینی و با نگاهی تاریخی و فرابندمحور، این فرضیه را مورد آزمون قرار داد و مشخص گردید که بافت سیاسی-اجتماعی عراق سبب شکل‌گیری سه بحران هویت، بحران دولت و بحران امنیت شده و دولت به‌عنوان متولی اصلی امنیت در انجام کارویژه‌ی مهم «بحران امنیت» ناکام بوده است.

* * * * *

واژگان کلیدی

عراق، هویت، دولت - ملت، امنیت، بحران، بحران امنیت، بحران دولت.

۱ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی.

۲ - عضو هیأت علمی دانشگاه رازی کرمان.

مقدمه

اولین و اساسی‌ترین مبانی شکل‌دهنده به کنش‌ها و رفتارهای سیاسی - امنیتی هر کشوری، مبانی داخلی می‌باشد. به‌گونه‌ای که شکل و ماهیت آن مبانی (مانند مبانی اجتماعی و اقتصادی) شکل و ماهیت رفتارهای سیاسی - امنیتی را تعریف و تعیین می‌کند و حتی میزان اثرگذاری مؤلفه‌های بیرونی را نیز مشخص می‌کند. کنش‌های امنیتی و سیاسی مهم‌ترین نمود و برون‌داد هر دولتی هستند که برحسب سازنده و مثبت بودن از یک سو و مخرب و منفی بودن از سوی دیگر تعریف می‌شوند.

امروزه با توجه به کم‌رنگ شدن تهدیدات خارجی، نقش عوامل و فاکتورهای داخلی در مقوله‌ی سیاست و به‌ویژه امنیت، مخصوصاً در کشورهای جهان سوم پر رنگ‌تر شده است. در عراق نیز مهم‌ترین و اساسی‌ترین فاکتور شکل‌دهنده به حیات سیاسی و امنیتی در ابتدا فاکتورهای داخلی می‌باشد. به عبارت دیگر، اگرچه در حمله به عراق و ساقط کردن حکومت صدام به مؤلفه‌های داخلی عراق چندان توجه نمی‌شد و تنها بر مبنای در نظر گرفتن شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای حمله به عراق صورت گرفت، اما از فردای ساقط کردن حکومت صدام آنچه که بیش‌تر از همه در روند تحولات عراق نقش داشته و از تأثیرگذاری برخوردار بوده (چه به شکل مخرب و چه به شکل سازنده) عوامل داخلی می‌باشد.

کشور عراق از فردای سقوط صدام همواره شاهد وجود بحران و ناامنی بوده است، به‌گونه‌ای که بسیاری از تحلیل‌گران عراق را مصداقی از یک دولت ورشکسته می‌دانند. بمب‌گذاری، ناامنی، جدل و خصومت جریان‌های سیاسی، تهدید به تجزیه، وجود گروه‌های مسلح مختلف، تأخیرها طولانی در شکل‌گیری دولت، سیاسی شدن امور غیرسیاسی، مخالفت علنی و پنهانی با دولت، نافرمانی مدنی و غیرمدنی از مهم‌ترین شاخصه‌های عینی حیات سیاسی و امنیتی عراق است که مهم‌ترین نمود فعلی و عینی آن اشغال بخش زیادی از سرزمین عراق توسط گروه سلفی - تکفیری با نام دولت اسلامی عراق و شام، معروف به داعش از یک سو و آمادگی اقلیم کردستان عراق برای برگزاری همه‌پرسی استقلال از سوی دیگر است. بر

این مبنا، سؤالی که این مقاله در پی پاسخ دادن به آن می‌باشد، این است که علل یا عوامل شکل‌گیری وضعیت ناامنی و بی‌ثباتی مداوم در عراق چیست؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود این است که بافت اجتماعی و جمعیتی عراق سبب شکل‌گیری و تداوم بحران‌های سه‌گانه‌ی هویت، دولت و امنیت شده است که در ارتباط با همدیگر شکل می‌گیرند که خود زمینه‌ساز مداخله‌ی عوامل خارجی (به‌عنوان عامل تشدیدکننده و تسریع‌کننده‌ی ناامنی و بی‌ثباتی) هستند. تلاش می‌شود به روشی علی-تبیینی و با نگاهی تاریخی و فرایندمحور، این فرضیه مورد آزمون قرار گیرد.

برای آزمون این فرضیه، سازماندهی بحث بدین شکل است که ابتدا بر اساس مبانی نظری، رابطه‌ی میان هویت از یک سو و شکل‌گیری دولت از سوی دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد. در گام دوم، بافت اجتماعی و جمعیتی عراق مورد تحلیل قرار می‌گیرد که از ویژگی برجسته‌ی ناسازگاری قومی - مذهبی برخوردار است و سبب معما و بحران هویت ملی واحد در این کشور شده است. در گام سوم، به این پرداخته می‌شود که بحران هویت ملی در عراق، پروژه‌ی دولت - ملت‌سازی را با ناکامی مواجه کرده است و سبب بحران نبود دولت ملی شده است. در گام چهارم، مشکلات امنیتی عراق در ارتباط با دولت به‌عنوان مهم‌ترین مرجع تأمین امنیت در کانون توجه قرار می‌گیرد. در بخش پایانی نیز نشان داده می‌شود که بازیگران خارجی چگونه سبب تشدید و تسریع بحران‌های سه‌گانه و تداوم آن می‌شوند.

بسترسازی: تعامل هویت، دولت و امنیت

دولت اساساً یک محصول اروپایی است که فرایند شکل‌گیری و تثبیت آن، یک فرایند تدریجی با فراز و نشیب‌های فراوان بوده است، به‌گونه‌ای که شکل و ماهیت دولت همواره از یک واقعیت مسلط به واقعیت دیگر، در حال تغییر بوده است. در اثر تغییر و تحولات دوران قرون وسطی، نظام وستفالیایی شکل گرفت که نظامی هماهنگ از دولت‌های سرزمینی دارای حاکمیت بود که در محدوده‌ی مرزهای مشخص سرزمینی سازماندهی شده بودند. سپس مدل

اروپایی دولت مدرن به همراه نظام اروپایی دولت به دیگر نقاط جهان صادر و تحمیل شد و به تدریج دولت‌ها و نظام دولتی امروزه شکل گرفت.

مهم‌ترین بخش تحول و تکامل دولت که آن را از دیگر اشکال سیاست‌ورزی در گذشته متمایز می‌کند، اتکای دولت بر ملت و هویت ملی ناشی از آن به‌عنوان یکی از ارکان چهارگانه‌ی دولت است. منبع شکل‌گیری هویت ملی، ملت می‌باشد که به معنای امروزی آن با انقلاب فرانسه متولد شد. ملت روحی است که در دولت دمیده می‌شود. ملت در غرب به معنای اشتراک در همه‌چیز بود که خود سبب شکل‌گیری همبستگی اجتماعی بر مبنای آن اشتراکات بود.

ملت‌ها عبارتند از موجودیت‌های فرهنگی، مجموعه‌های از مردم که به‌واسطه‌ی ارزش‌ها و سنت‌های مشترک و به‌ویژه زبان، دین و تاریخ مشترک با یکدیگر پیوند خورده‌اند و معمولاً منطقه‌ی جغرافیایی واحدی را اشغال کرده‌اند. (هی وود، ۱۳۹۰: ۲۷۸) از نظر ریشه‌شناسی، واژه‌ی ملت از ناسیون از کلمه‌ی لاتین ناسیو به معنای زادگاه گرفته شده است که در ابتدای سده‌ی شانزدهم، در مورد کل جمعیت مردم ساکن در یک محل جغرافیایی خاص به‌کار برده شد. کل جمعیت حاصل حاکمیت، شالوده‌ی همبستگی سیاسی و هدف‌نهایی وفاداری تلقی شد. بنابراین، هویت ملی ناشی از عضویت در گروهی از مردم تصور می‌شد که دارای همگنی زبانی، فرهنگی، نژادی و تاریخی در مقایسه با دیگر مردمان بودند. (والترسی، استفان جی، ۱۳۸۹: ۲۸۳) اطلاق واژه‌ی ملت به جمعیت ساکن در قلمروی معین در راستای ایجاد حس تعلق به چنین قلمروی تابع قدرت واحد بود. مفهوم ملت و ملیت به دلیل دارا بودن معانی ضمنی متعدد برای این کار مناسب است. این مفهوم اشتراکات را با اصل و منشأ پیوند می‌زند و به همان میزان بیانگر احساس تعلق شدید است. (گل‌محمدی، ۱۳۹۰: ۹۰) در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم، روشنفکران سراسر اروپا از تعریف ملت به مثابه عالی‌ترین ارزش انسانی و منبع سرچشمه‌ی تمامی نیکی‌ها دفاع می‌کردند. این اندیشه سبب پیدایی ملی‌گرایی شد. باور اصلی ملی‌گرایی این اندیشه بود که دولت باید فرهنگ مشترکی را منعکس کند و تنها افراد متعلق به آن فرهنگ، بر آن حاکم باشند. (والترسی، استفان جی،

۱۳۸۹: ۲۸۷) ملی‌گرایی که مقوم هویت ملی است، دربردارنده‌ی بسیاری از نمادها و آئین ملی مشترک است. این اشتراکات سبب شکل‌گیری هویت ملی واحد «ما» می‌شود. امروزه هویت ملی از شرایط دوام و بقای دولت سرزمینی می‌باشد؛ زیرا هویت ملی دامن‌های وفاداری‌ها را از وفاداری‌های مذهبی، طبقاتی و منطقه‌ای فراتر می‌برد و تعلق محلی را به تعلق ملی تبدیل می‌کند. به این خاطر، دغدغه‌ی اصلی دولت همواره این بوده است که هویت ملی ناشی از تعلق به قلمرو واحد را به بیش‌ترین حد ممکن برجسته کند؛ زیرا به نسبتی که دولت در این زمینه موفق شود، هزینه‌های حفظ نظم سیاسی موردنظر این نهاد کاهش می‌یابد. از این‌رو، دولت‌ها تلاش می‌کنند که تلقی محکمی از هویت محدود به قلمرو سرزمینی تحت حاکمیت خود را خلق کنند که این منجر به حرکت‌های ناسیونالیستی و پیدایش مفهومی تحت عنوان دولت - ملی شد. ایده‌های مربوط به ملی‌گرایی، انسجام سفت و سختی بر مبنای هویت (ملت)، برای دولت خلق کرد که خود پذیرش هنجارهای حاکمیت دولت را برای مردم تسهیل و در یک زبان مشروع کرد.

رابطه‌ی میان ملت و دولت مورد توجه بری بوزان نیز قرار گرفته است. بری بوزان در بحث از ماهیت دولت، یکی از اجزای سه‌گانه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی دولت را «ایده‌ی دولت» می‌داند. ایده‌ی دولت نه تنها باعث اتصال دو پایه‌ی دیگر شکل‌دهنده‌ی دولت (پایه‌ی مادی و نهادی) به همدیگر می‌شود، بلکه باعث تمایز دولت از واحدهای مشابه آن نیز می‌گردد. وی دو عامل یا منبع اصلی در ایده‌ی دولت را ملت و ایدئولوژی سازمان‌دهنده می‌داند. اینجاست که اهمیت ملت در شکل‌گیری دولت آشکار می‌گردد.

بری بوزان چهار مدل از رابطه‌ی دولت و ملت ارائه می‌دهد: در مدل اول که ناب‌ترین مدل از رابطه‌ی ملت و دولت است، ملت بر دولت اولویت دارد و نقش اساسی را در به‌وجود آوردن دولت ایفا می‌کند. هدف دولت در این حالت حفظ و بیان موجودیت ملت است. در این مدل، رابطه‌ی میان ملت و دولت عمیق و بنیادی است. (بوزان، ۱۳۸۷: ۹۴) در این مدل ملت زیر بنای شکل‌گیری دولت و دولت به‌عنوان رویناست.

بوزان مدل دوم را مدل «دولت - ملت» می‌خواند. در این مدل، دولت نقش محوری در ایجاد ملت دارد و از بالا به پائین است که در صورت موفقیت تبدیل به مدل اول می‌شود. در این مدل، ایده‌ی دولت ضعیف است و در نتیجه، در مقابل چالش‌های داخلی و دخالت‌های خارجی آسیب‌پذیر است. در این مدل تا زمانی که دولت مسأله‌ی اقلیت‌های خود را حل نکند، با مسائلی مثل تجزیه‌طلبی، مداخله، بی‌ثباتی و کشمکش داخلی روبرو خواهد بود. (بوزان، ۱۳۸۷: ۹۶) در این مدل است که دولت با معضل هویت ملی، به چالش کشیده شدن دولت و در نتیجه، ضعیف شدن دولت مواجه می‌شود.

مدل سوم، به مدل به ملت - دولت نسبی معروف است. در این مدل، یک ملت بین دو یا چند دولت تقسیم شده است و جمعیت هر کدام از آنها تا حدود زیادی از ملت واحد و یکپارچه‌ای ترکیب می‌یابد. (بوزان، ۱۳۸۷: ۹۶) در اینجا نیز ایده‌ی دولت ضعیف است و با این چالش مواجه است که ملت‌های واحد و یکپارچه به سوی هم گرایش دارند.

مدل چهارم مدل «دولت چندملیتی» است. این مدل به دولت‌هایی اشاره دارد که حاوی دو یا چند ملت تقریباً کامل در درون قلمرو خود هستند. دو الگوی فرعی در داخل این مدل وجود دارد که ارزش تفکیک دارند و می‌توان آنها را دولت فدراتیو و دولت امپریال خواند. در اولی ملیت‌های جداگانه می‌توانند و حتی تشویق می‌شوند تا هویت‌های خاص خود را حفظ کنند و تلاش می‌گردد تا ساختار دولت به گونه‌ای تنظیم شود که هیچ یک از ملیت‌ها بر کل ساختار دولت حاکم نشود. بدیهی است که ایده‌ی دولت فدراتیو نمی‌تواند در ناسیونالیسم ریشه داشته باشد. این واقعیت یک خلأ سیاسی خطرناک در قلب دولت ایجاد می‌کند. دولت‌هایی از این دست در برابر تجزیه‌طلبی، جدایی‌طلبی و مداخله‌ی سیاسی خارجی آسیب‌پذیرند. در اینجا مسائل مربوط به ملیت منشأ تداوم ناامنی برای دولت است. دولت‌های امپریال به‌عنوان الگوی دوم، آنهایی هستند که یکی از ملل تشکیل‌دهنده‌ی دولت بر ساختارهای دولت مسلط است و آن را به نفع خودش سامان می‌دهد. (بوزان، ۱۳۸۷: ۹۸-۹۷)

قوی‌ترین دولت، تنها بر اساس مدل اول می‌تواند شکل گیرد. در این مدل به دلیل این‌که یک هویت ملی منسجم و واحد وجود دارد، در نتیجه شکل‌گیری دولت ملی به همان اندازه منسجم، بدیهی و طبیعی به نظر می‌رسد. وجود چنین رابطه‌ای میان هویت و دولت سبب شده است که میان امنیت به‌عنوان کارویژه‌ی اصلی دولت با هویت نیز ارتباط وجود داشته باشد. بنابراین، در مطالعه‌ی امنیت ملی نیز توجه به مقوله‌ی ملت و هویت ضرورت دارد، به‌گونه‌ای که مطالعه‌ی امنیت ملی بدون توجه به مقوله‌ی هویت نمی‌تواند مطالعه‌ی کامل و جامعی باشد.

به اعتقاد بوزان، اگر ما نگاه خود را روی ملت متمرکز کنیم، بخشی از امنیت تحت عنوان امنیت اجتماعی نمایان می‌شود که با امنیت سیاسی که ناظر بر ثبات سازمانی دولت، نظام‌های حکمرانی و ایدئولوژی‌های مشروعیت بخش به حکومت‌ها و دولت‌هاست، ارتباط تنگاتنگ دارد، ولی متمایز از آن است. (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۸۴) بر مبنای این بحث بوزان، وجود امنیت اجتماعی می‌تواند منجر به امنیت سیاسی و عدم وجود امنیت اجتماعی می‌تواند منجر به عدم وجود امنیت سیاسی شود. یکی از تهدیدهای که نسبت به هویت ملی ممکن است وجود داشته باشد، عدم وجود هویت ملی واحد به خاطر وجود شکاف‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی است که به وضوح می‌توان آثار آن شکاف را در نظام‌های سیاسی دارای شکاف‌های فوق مشاهده کرد.

مفهوم سازمان‌دهنده‌ی بخش اجتماعی مفهوم «هویت» است. بنابراین، امنیت اجتماعی ناظر بر گروه‌های هویتی بزرگ است. (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۸۴) تهدیدهای مطرح برای هویت به این باز می‌گردد که چه چیزی را برای آنچه که «ما» خوانده می‌شود، تهدید به‌شمار آرد و اغلب بدین ترتیب به پرداختن یا بازتولید «ما» کمک می‌کند. گروه‌های هویتی بزرگ که خود را «ما» تعریف می‌کنند، می‌تواند شامل قبیله‌ها، ملت‌ها و واحدهای قومی شبه‌ملت که دیگران آن را اقلیت می‌خوانند، تمدن‌ها، مذاهب و نژادها باشد. این واحدهای جمعی نسبت به خطراتی که برای هویت آنها مطرح می‌شود، واکنش نشان می‌دهند. تأکید بر هویت خود و اصرار بر «ما» ماندن، سبب می‌شود که واحدهای جمعی متفاوت نتوانند در کنار یکدیگر واحدی بزرگ‌تر خلق کنند. به عبارت دیگر، واحدهای هویتی نمی‌پذیرند واحدی بزرگ‌تر شکل دهند، اگر آن واحد

بزرگ‌تر سبب از بین رفتن هویت آنها شود. این گزاره در ارتباط با دولت به‌عنوان یک واحد جمعی بزرگ نیز صادق است. زمانی که واحدهای هویتی در درون یک کشور قائل به هویت‌های جداگانه برای خود باشند و در جهت واگرایی حرکت کنند، آن‌گاه دولت پایدار و مورد اجماع در آن جامعه به‌عنوان واحدی بزرگ‌تر و فراگیرتر شکل نمی‌گیرد و همواره با چالش مواجه است.

در جوامعی که واحدهای هویتی متفاوت و متضاد وجود دارد، نخبگان سیاسی همواره به هویت‌هایی استناد خواهند کرد که به آن تعلق دارند. در این شرایط، مشارکت گروه‌های مختلف در قدرت و ترکیبی که دستگاه سیاست‌سازی در نتیجه‌ی آن پیدا می‌شود، چندپارگی بوروکراسی را افزایش داده و هم‌چنین به کلیه‌ی تصمیمات خرد و کلان جنبه‌ی سیاسی می‌دهد و اجرای آن را به تأخیر می‌اندازد. برداشت‌های متعارض درباره‌ی ارزش‌ها و علایق ملی سبب می‌شود که انجام ارزیابی عینی در مورد تهدیدات، اختصاص ثمربخش منابع و ایجاد یک توافق عام قابل استفاده درباره‌ی سیاست‌ها و راهبردها تقریباً غیرممکن باشد. (ای آذر، این مون، ۱۳۷۹: ۱۲۹) در جوامعی که دچار از هم‌گسیختگی اجتماعی هستند، هر گروه هویت جمعی خاص خود را بر اساس ارزش‌ها و علایق گروهی، بر ارزش‌ها و علایق ملی ارجح می‌دهد. تلاش دولت‌ها جهت یکسان ساختن، همساز کردن و مهار نمودن‌شان به‌ندرت به جایی رسیده است و اغلب موجب به‌وجود آمدن جنبش‌های قهرآمیز، تجربه‌طلب و یا جدایی طلب شده است. (ای آذر، این مون، ۱۳۷۹: ۱۲) در میان تهدیدات بسیاری که متوجه امنیت ملی است، جدی‌ترین آنها چندپارگی یا از هم‌پاشیدگی نهایی هویت ملی موجود به‌خاطر تقسیم یا جدایی است. چنین تهدیداتی بی‌نظمی و بی‌ثباتی داخلی را برانگیخته، انسجام داخلی را از بین می‌برد و نهایتاً دستگاه حکومتی را فلج می‌کند. (ای آذر، این مون، ۱۳۷۹: ۳۷) بنابراین، در جوامع چندملیتی که دچار از هم‌گسیختگی اجتماعی است، از یک سو هرگونه اقدامی در جهت یکسان‌سازی سبب واکنش‌های شدید و جدایی طلبانه می‌شود؛ از سوی دیگر، دست‌نزدن به آن، خود تهدید بسیار جدی‌تری خلق می‌کند. بر مبنای این بحث نظری در ادامه به بررسی وضعیت کشور عراق، به‌عنوان کشوری پرداخته می‌شود که از هم‌گسیختگی اجتماعی موجود در آن، سبب شکل‌گیری معضل هویت ملی برای این کشور شده است.

بحران هویت ملی در عراق

عراق به لحاظ قومی و مذهبی چنان ناهمگون است که نمی‌توان پاسخ روشنی به این پرسش داد که مردم عراق واقعاً کیستند. به هنگام استقلال عراق، جمعیت این کشور از ۲۱ درصد عرب زبان‌های سنی، ۱۴ درصد کرد زبان‌های اکثراً سنی، ۵۳ درصد عرب زبان‌های شیعه، ۵ درصد عرب زبان‌های غیرمسلمان عمدتاً مرکب از یهودیان بغداد و سایر گروه‌های زبانی و مذهبی نظیر ترکمن‌های سنی مذهب در شمال عراق و مسیحیان آشوری تشکیل می‌شد. (Wimmer: 2003: 113) هرچند این درصدها امروز تغییر کرده‌اند، اما این ترکیب ناهمگون هنوز هم وجود دارد. بر مبنای این ترکیب ناهمگون، در ادامه به سه جریان عمده‌ی عراق پرداخته می‌شود که خود یکدست و یکپارچه نیستند.

جریان‌های سنی - عربی

این جریان که جریان حاکم بر عراق از زمان تأسیس تا سقوط صدام بود، بر مبنای قومیت عربی و به‌طور ضمنی در قالب اسلام سنی قابل تعریف است. این جریان حاکمیت خود بر عراق را با مثنی ملی‌گرایی عربی به‌منظور خلق هویت ملی واحد شروع کرد تا پی محکمی برای دولت خلق کند.

زمانی که انگلستان هاشم فیصل (فرمانده نیروهای عرب در جنگ اول جهانی) را به‌عنوان پادشاه عراق منصوب کرد، وی به همراه افسران عراقی به شدت حامی ملی‌گرایی عربی بودند. (Wimmer: 2003-2004: 114-115) جلوس فیصل یک مرحله‌ی مهم در عرب‌گرایی بود که با تحول در سازمان اداری کشور از ترکی به عربی و ایجاد نظام آموزشی تقویت شد. در همین نظام آموزشی بود که عرب‌گرایی به‌شدت در اعماق جامعه ریشه دواند. (مار، ۱۳۸۶: ۷۳) آن وجهی از ناسیونالیسم عربی که به‌دنبال یکپارچه کردن جامعه‌ی عراق در قالب قومیت عربی بود، بدون مشکل و مانع نبود و با مخالفت‌های داخلی به‌ویژه از ناحیه‌ی کردها و شیعیان روبرو شد که تصور کردند آنچه که تعریف‌کننده‌ی هویت آنهاست، در معرض تهدید می‌باشد.

گفتمان پان‌عربیسم که در سرتاسر دوران بعد از جنگ دوم با شدت و ضعف دنبال می‌شد، در دوران صدام و همراهان تکریتی او به اوج خود رسید که خود از سویی مصادف با اوج خشونت‌ها و سرکوب دیگر اقوام و مذاهب در عراق بود. (Mouhleb, 2006: 494) بعد از سقوط صدام، این جریان در اشکال دیگری به حیات خود ادامه داد که می‌توان آن را در قالب سه شاخه‌ی اسلام‌گرایان سنی رادیکال، ملی‌گرایان عرب سکولار و جریان‌های سنتی مثل قبایل، مورد بررسی قرار داد:

الف) اسلام‌گرایان سنی رادیکال

اساساً در تمام کشورهای عربی در زمانی که پان‌عربیسم در اوج بود، جریان‌های اسلام‌گرای سنی در حاشیه بودند. با افول پان‌عربیسم عربی، به تدریج زمینه برای ظهور آنها فراهم شد. این جریان در مقطعی هم در مصر و هم در عراق حامی پان‌عربیسم به خاطر رسیدن به استقلال بودند، ولی به تدریج با همدیگر دشمن شدند. با سقوط صدام، زمینه برای فعالیت عینی و ملموس جریان‌های اسلام‌گرای سنی فراهم شد که عمدتاً دارای مشی رادیکال هستند.

با سقوط صدام، شاخه‌ی القاعده در عراق به رهبری ابومصعب زرقاوی فعالیت خود را شروع کرد. ایالات متحده در ۷ ژوئن ۲۰۰۶ توانست رهبر جریان القاعده‌ی عراق (زرقاوی) را به قتل برساند. پس از وی ابوحمزه المهاجری رهبری جریان القاعده در عراق را به عهده گرفت. (Fishman, 2006: 19) پس از کشته‌شدن المهاجری، ابوبکر البغدادی با گرد آوردن گروه‌های تندرو تحت عنوان «دولت اسلامی عراق: داعش» در سال ۲۰۰۶ فعالیت خود را شروع کرد. با شروع بحران سوریه، البغدادی فعالیت‌های خود در سوریه را شروع کرد که با مخالفت النهضه شاخه‌ی القاعده در سوریه مواجه شد و حکمیت ایمن الظواهری رهبر القاعده میان آنها نیز به نتیجه منجر نشد. هرچند فعالیت‌های این جریان بعد از سقوط صدام همواره وجود داشت، اما برجسته‌ترین تحرک آنها اشغال دو شهر مهم موصل و تکریت در اواخر ژوئن ۲۰۱۴، ظرف دو هفته بود. در نیمه‌ی جولای ۲۰۱۴ (در تیر ماه ۱۳۹۳) این جریان تأسیس نظام خلافت در عراق را اعلام کرد.

واقعیت آن است که حمله‌ی ایالات متحده به عراق و اشغال این کشور زمینه را برای تشدید برخوردهای ایدئولوژیک فراهم کرد. زرقاوی اولین رهبر این جریان در عراق، قائل به مبارزه با دشمنان نزدیک (شیعیان) بود که آنها را شامل افراد و نهادهای مرتدی می‌دانست که در میان مسلمانان حضور دارند و بسیار بزرگ‌تر و خطرناک‌تر از دشمنان دور (غرب) هستند. او بر این باور بود که اگر مسلمانان خود را به جنگیدن با دشمن دور مشغول کنند، دشمن نزدیک شانس زیادی برای صدمه‌زدن به مسلمانان دارد. برای زرقاوی حمله به نهادهای کشوری و لشکری عراق و نیز مکان‌های فرهنگی شیعیان مصداق حمله به دشمنان نزدیک به حساب می‌آمد. جانشین وی این طرز فکر و روند را ادامه داد. (Fishman, 2006: 21-24) ابوبکر البغدادی نیز قائل به این تفکر است، به گونه‌ای که حمله به مراکز شیعی و دولت مرکزی عراق را بر مبارزه با دشمنان دور ترجیح داده است.

ب) ملی‌گرایان سنی سکولار

ریشه‌ی این جریان به بعد از جنگ اول و حاکمیت فیصل بر عراق بر می‌گردد. بعد از استقلال از بریتانیا، ملی‌گرایی عرب سنی، خود را در قالب هم‌رنگ کردن عراق نشان داد. با کودتای عبدالکریم قاسم و سقوط نظام پادشاهی در عراق در ۱۹۵۸، از شدت ملی‌گرایی عربی سنی تا حدودی کاسته شد و حداقلی از همکاری میان گروه‌های مختلف عراق صورت گرفت، اما بلافاصله ملی‌گرایان عرب خود را در قالب حزب بعث سازماندهی کردند و به شدت ملی‌گرایی عربی را ترویج می‌نمودند. (مار، ۱۳۸۶: ۲۸۵-۲۷۹)

ضرورت جلب حمایت شیعیان در جنگ با ایران سبب تعدیل سیاست‌های همسان‌سازی ملت عراق در قالب اعراب سنی شد، اما با پایان جنگ ایران و عراق بلافاصله ملی‌گرایی عربی توسط نخبگان سنی تشدید شد. با حمله‌ی آمریکا به عراق دو نهاد مهم (ارتش و حزب بعث) که تجلی ملی‌گرایی عربی بودند، منحل شدند، اما این انحلال به معنای پایان گرایش ملی‌گرایانه‌ی عربی در عراق نبود. (Ahmad, 2003: 472) بعثی‌های سابق پس از انحلال به‌طور پراکنده، نامنظم و بعضاً کاملاً سازماندهی شده اقداماتی را علیه نیروهای آمریکا در عراق و دیگر نهادهای جدید مثل

نهادهای دولتی انجام دادند. باید به این نکته اشاره کرد که ملی‌گرایان سکولار سنی فقط محدود به بعضی‌ها نیستند و در جامعه‌ی امروز عراق افراد و احزاب مختلفی وجود دارند که علی‌رغم دشمنی با حزب بعث، حامی ملی‌گرایی عربی و سکولاریسم هستند.

سکولار بودن یک امتیاز مهم برای این جریان در بردارد و آن این است که از این طریق به دنبال آن هستند تا مانع غلبه‌ی شیعیان بر حکومت شوند که در داخل عراق اکثریت را به لحاظ تعداد دارند. این جریان امروزه در داخل عراق با تأکید بر ملی‌گرایی عربی به دنبال فشار آوردن و محدود کردن کردها می‌باشد و با تأکید بر سکولاریسم به دنبال مقابله با جریان شیعی عراق است. از شخصیت‌های سکولار با مثنی ملی‌گرایی سکولار می‌توان به صالح مطلق، اسامه نجیفی، رافع العیسوی و طارق الهاشمی اشاره کرد. این جریان که انتخابات سال ۲۰۰۵ را تحریم کرد، در انتخابات سال ۲۰۱۰ در قالب ائتلاف واحد العراقیه تحت رهبری یک شیعه‌ی سکولار (ایاد علاوی) فعالیت کرد، اما در انتخابات ۲۰۱۴، سه گروه اصلی فعالیت می‌کردند که عبارتند از: جریان متحدون با رهبری اسامه نجیفی رئیس فعلی پارلمان عراق، الوطنیه تحت رهبری ایاد علاوی که یک رهبر شیعی سکولار است و العربیه با رهبری صالح مطلق. سنی‌های ملی‌گرا و سکولار آمادگی اتحاد با شیعیان ملی‌گرا و سکولار را دارند.

ج) اعراب سنی سنتی

عده‌ای بر این اعتقادند که باید به تقسیم‌بندی‌های زبانی و مذهبی در عراق یک تقسیم‌بندی اجتماعی و انشعابی سومی نیز افزوده شود که در تاریخ نوین عراق نقش مؤثری داشته است، یعنی تقسیم‌بندی بین شهر و قبیله. تفنگ‌های موجود در دست افراد قبیله در سال ۱۹۳۳ (یک سال پس از استقلال عراق) صد هزار قبضه برآورد می‌شد، در حالی که تفنگ‌های موجود در دست دولت پانزده هزار قبضه بود. در کنار این توان که الان هم وجود دارد، آنها رسوم و سنت‌های قبیله‌ای خود را نیز محفوظ داشته‌اند.

امروزه در عراق قسمت زیادی از مردم عرب با مذهب اهل سنت زندگی قبیله‌ای و روستایی دارند. این جمعیت بنا به ملاحظات قبیله و طایفه‌ی خود، آماده‌ی اتحاد با هر نیروی داخلی و

خارجی می‌باشند، به شرطی که از قبل آن مزایایی برای طایفه یا قبیله آنها فراهم آید. این قبایل به دلیل پائین بودن سطح سواد و درک سیاسی، تعهداتشان نسبت به دولت مرکزی بسیار کم است و با سلاح‌هایی که در اختیار دارند، هر لحظه توان این را دارند که تهدیدی جدی برای حکومت به وجود آورند. قبایل سنی امروز از حامیان دولت اسلامی عراق و شام هستند، به‌گونه‌ای که برآورد می‌شود در اثر این همکاری تعداد شبه‌نظامیان داعش در تکریت و موصل به بیش از ۱۵ هزار نفر رسیده باشد. این جریان در عین حال با دولت مرکزی عراق نیز همکاری دارد. از شخصیت‌های سیاسی قبایل و عشایر سنی عراق می‌توان به غازی عجیل الیاور اشاره کرد.

جریان‌های شیعی عراق

در جریان جنگ اول جهانی، هنگامی که سربازان بریتانیای در خاک عراق به جنگ با ترکیه پرداختند، روحانیون شیعه و شیوخ قبایل از حمایت یک کافر در مقابل نیروهای مسلمان خودداری ورزیدند. آنها پیشگام انقلاب ۱۹۲۰ بودند؛ انقلابی که طالب استقلال از بریتانیا بود. درگیری روحانیت شیعه در فعالیت‌های ضد انگلیسی، استقلال جسورانه‌ی آنها و نفوذشان بر جوامع شیعی، شیعیان را شرکای نامطلوبی (برای انگلیس) جلوه داد و بریتانیا را به حمایت از جامعه‌ی سنی که در دسرشان کم‌تر و کنترل‌شان راحت‌تر بود، سوق داد. (ای فولر، فرانکه، ۱۳۸۴: ۱۹۷-۱۹۶) این نگاه تاریخی حاکی از واگرایی، اختلاف و شکاف دو واحد هویتی شیعی و سنی عراق در قبال یک موضوع واحد در زمان تأسیس عراق است.

نارضایتی و بی‌اعتمادی شیعیان نسبت به دولت عراق و نخبگان حاکم بر عراق همواره یک فاکتور ثابت در سیاست عراق بوده است. حاکمان جدید عراق با در پیش گرفتن ملی‌گرایی سکولار به دنبال آن بودند تا از حاکمیت اقلیت سنی بر اکثریت شیعه جانبداری کنند. از طرفی نخبگان سنی عراق، ملی‌گرایی عربی را بر مبنای دشمنان خارجی مثل ایران تعریف می‌کردند و با اشاره به ارتباط شیعیان عراق با ایران، شیعیان را در کانون سوءظن قرار می‌دادند. اگرچه شیعیان در دوران عبدالکریم قاسم به امتیازاتی هر چند محدود رسیدند، اما حزب بعث، به ایجاد محدودیت‌های فراوانی در زندگی مذهبی و فرهنگی شیعیان

پرداختند که مصادره‌ی موقوفات، تعطیل کردن مدارس علمیه و ممانعت از اجرای مراسم مذهبی، نمونه‌ای از آنهاست. (ای فول، فرانکه، ۱۳۸۴: ۲۰۰) ملی‌گرایی عربی با محوریت سنی‌ها جدی‌ترین تهدید برای هویت شیعی بود که در حافظه‌ی تاریخی آنها ماندگار شده است. سرکوب شیعیان عراق پس از پایان جنگ خلیج فارس توسط صدام، شکاف دوباره‌ی میان شیعه و جریان سنی حاکم در عراق را عمیق‌تر کرد. شیعیان اگرچه پس از سقوط صدام به دلیل برخورداری از مزیت اکثریت، در انتخابات موفق به کسب اکثریت آرا می‌شدند، اما واقعیت آن است که جریان اهل تشیع عراق مانند جریان اهل سنت یکدست و یکپارچه نیست و دارای اختلافات و دسته‌بندی‌های درونی‌ای می‌باشد که در قالب دو جریان ملی‌گرای سکولار، شیعیان سیاسی (شامل دو جریان رادیکال و معتدل) قابل بررسی است:

(۱) ملی‌گرایان سکولار

شیعیان سکولار همواره در جامعه‌ی عراق وجود داشته‌اند و جزو آن دسته از شیعیانی بوده‌اند که در مقاطعی کوتاه، هرچند موقتی و شکننده، توانسته‌اند با نخبگان سنی ملی‌گرا به همکاری بپردازند. شیعیان سکولار به خوبی واقف‌اند که جامعه‌ی شیعه در ساختار حکومت عراق، در گذشته، به مرتبه‌ی درجه‌ی دوم تنزل یافته است و به‌رغم ادعای حکومت مبنی بر سکولار بودن، شیعه بودن افراد موجب محدود شدن فرصت آنها برای مشارکت در ساختار حکومت شده است، اما شیعیان سکولار میلی به پذیرش نگرشی که آشکارا شیعی باشند، ندارند و بیش‌تر مایل‌اند تا رویکردی فراگیر را دنبال کنند تا مطالبات شیعیان را در چارچوب خواسته‌های تمامی عراقی‌ها بگنجانند. شیعیان سکولار، تأکید بر هویت خاص شیعی را برای منافع شیعیان و وحدت اجتماعی عراق زیانبار می‌دانند. شیعیان سکولار را با داشتن چنین نگرشی می‌توان ملی‌گرایان شیعی نیز نامید. از شخصیت‌های شیعی ملی‌گرا می‌توان به ایاد علاوی و احمد چلبی اشاره کرد که با جریان سنی عراق نیز همکاری می‌کنند.

(۲) شیعیان سیاسی

شیعه در عراق به لحاظ تاریخی قدمت زیادی دارد، اما حرکت آنها در قالب یک نهضت برای رسیدن به خواسته‌های سیاسی به بعد از کودتای ۱۹۵۸ و به‌ویژه سال ۱۹۷۷، بر می‌گردد

که تظاهرات زیادی در کربلا و نجف به راه انداختند. از آن به بعد، ظهور شیعه‌ی سیاسی و یژگی عمده‌ی جامعه‌ی عراق بوده است. منابع کشمکش نهضت شیعی - سیاسی با رژیم بعث عبارت بودند از سکولار بودن، تنزل پیدا کردن اسلام به یک نظام اخلاقی درجه‌ی دوم، تنزل نقش روحانیون شیعه. (Andeson, Stansfield, 2004: 112) به اعتقاد فولر، تشیع سیاسی در عراق در دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز شد. ایده‌های روحانیون جوان سیاسی جهان عرب در کوره‌ی حوزه‌های علمیه و مدارس نجف شکل گرفت و به بیان در آمد. محمدباقر صدر روحانی جوان و تیز هوش عراقی که خویشاوندانی در سراسر جهان شیعی داشت، متفکر عمده‌ای بود که اندیشه‌ی اسلام سیاسی را در جهان تشیع دنبال می‌کرد. صدر و دیگر روحانیون عرب تحصیل کرده در حوزه‌ی نجف، در شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی شیعی در سراسر جهان عرب عمیقاً اثر گذار بودند. (ای فولر، فرانکه، ۱۳۸۴: ۲۳۰-۲۲۹) در واژگان محمدباقر صدر و ادبیات شیعه، شیعیان مخالف دولتی که مکتب ندارد، می‌باشند. فعالیت‌های سیاسی در نهضت اسلامی شیعی عراق، سکولاریسم را رد می‌کند و تأکید دارد که مسلمانان از قوانین اسلامی تبعیت می‌کنند. شیعیان عراق بنیادگرا هستند، به این معنا که آنها سعی می‌نمایند تا اصول ایدئولوژی اسلامی را در بطن یک جامعه‌ی مدرن بنا کنند. (Andeson, Stansfield, 2004: 23)

اگرچه شیعیان عراق تصدیق می‌کنند که کتاب مقدس بیش از یک تفسیر را می‌پذیرد؛ با این حال، آنها اصرار دارند که عراق باید یک نظام سیاسی اسلامی داشته باشد. صدر اعتقاد داشت که کانون وفاداری شهروندان در یک دولت اسلامی، اسلام است و نه در ناسیونالیسم (چه کرد و چه عرب). اسلام‌گرایان شیعی ناسیونالیسم عربی را همتای مدرن قبیله‌گرایی اسلامی می‌دانند. (Jaber, 2003: 36) محمدباقر صدر از انقلاب اسلامی ایران استقبال کرد و حتی در رابطه با ساختار جدید نظام سیاسی در ایران کتاب نوشت.

در دوره‌ی صدر، حزب الدعوه یک نهاد شیعی تأثیرگذار بود که صدام عضویت در آن را مستوجب مرگ می‌دانست. در مقابل، صدر در فتوایی، با این که عضو حزب الدعوه نبود، عضویت در حزب بعث را حرام اعلام کرد. این فتوا باعث باز داشت و اعدام او در سال ۱۹۸۰ شد. بعد از

مرگ صدر، شیعیان عراق انسجام خود را از دست دادند و به دنبال آن، تعداد قابل ملاحظه‌ای از سران و رهبران حزب الدعوه به ایران آمدند. حکیم در ۱۹۸۲، تشکیل مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق را اعلام کرد که هدف آن یکپارچه کردن گروه‌های اسلام‌گرای عراق بود. این سازمان دارای شاخه‌ی نظامی نیز بود که به سپاه بدر معروف گردید که امروزه در غیاب نبود ارتش قدرتمند و وفادار در عراق، در حال مبارزه با داعش می‌باشد. شیعیان اسلام‌گرا در عراق با خواسته‌های سیاسی، قابل تقسیم به دو جریان است: یکی جریان معتدل که می‌توان آن را در قالب حزب الدعوه و مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی قرار داد و دیگری جریان رادیکال است که در چهره‌ی مقتدی صدر و جنبش المهدی قابل تعریف است.

حزب الدعوه: حزب الدعوه با سابقه‌ترین و نخستین سازمان سیاسی شیعیان است که در سال ۱۹۵۸، در نجف پایه‌ریزی شد، اما به صورت رسمی در سال ۱۹۶۸، اعلام موجودیت کرد. اعضای حزب الدعوه به لحاظ فکری و معنوی از محمدباقر صدر و محسن حکیم الهام می‌گرفتند؛ هرچند این دو هیچ وقت به صورت رسمی عضو حزب نشدند. تشدید خودآگاهی شیعیان عراق پس از سال ۱۹۶۸، پیامد طبیعی قبضه‌ی قدرت به دست حزب بعث در همین سال بود که با قلع و قمع نهادهای شیعی، محدود شدن اختیارات نهاد روحانیت که در طول تاریخ داشت، ممنوعیت بسیاری از فعالیت‌های شیعی و تبعید هزاران نفر از خانواده‌های شیعی همراه بود.

به دنبال سقوط صدام، خیلی از اعضا و سران حزب که در ایران بودند، به عراق بازگشتند و وارد روند سیاسی عراق جدید شدند. حزب الدعوه در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰، سهم قابل توجهی از کرسی‌های پارلمان عراق را کسب کرد و نوری المالکی از اعضای حزب که به دنبال استعفای ابراهیم جعفری را که ایشان هم از سران حزب الدعوه بودند، به‌عنوان نخست‌وزیری عراق برگزید. البته دیگر گروه‌های شیعی نیز در قالب ائتلاف قانون به شکل‌گیری دولت کمک کردند.

مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق: سید محمدباقر حکیم، پسر آیت‌الله محسن حکیم، به همراه برادرش عبدالعزیز حکیم از جمله روحانیونی بودند که به همراه دیگر رهبران روحانی و

غیرروحانی عراق، برای هماهنگ کردن فعالیت‌های گروه‌های شیعه‌ی معارض عراقی که در دهه‌ی ۱۹۸۰، به‌طور چشم‌گیری افزایش یافته بود، در تهران و با حمایت جمهوری اسلامی ایران، مجلس‌اعلای انقلاب اسلامی عراق را تشکیل دادند. این سازمان در سال ۱۹۹۲، به کنگره‌ی ملی مخالفان دولت عراق پیوستند. بعد از سقوط صدام، محمدباقر حکیم به همراه سایر اعضا و رهبران مجلس‌اعلای انقلاب اسلامی به عراق بازگشتند و در «ائتلاف عراق یکپارچه» با حزب الدعوه اکثریت کرسی‌های پارلمان عراق را به‌دست آوردند. شاخه‌ی نظامی مجلس‌اعلا نیز جذب ارتش تازه تأسیس عراق شد و عنوان انقلاب هم حذف و نام این سازمان به مجلس‌اعلای اسلامی عراق تغییر نام پیدا کرد. در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۴، عمار حکیم که هم‌اکنون رهبر مجلس‌اعلای اسلامی است، در قالب ائتلاف الموطن (شهروندان) فعالیت کرد. در انتخابات ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰، مجلس‌اعلای اسلامی عراق از مالکی حمایت کرد.

جریان رادیکال (جنبش‌المهدی و مقتدا صدر): مقتدی صدر، فرزند کوچک آیت‌الله سید محمدصادق صدر، از علمای برجسته و با نفوذ عراق است. پدر مقتدی صدر و پسر عموی پدرش آیت‌الله سید محمدباقر صدر (از مراجع پیشین تقلید شیعیان عراق) به همراه دو برادر دیگرش در دوران صدام به خاطر نقش محوری که در مبارزه علیه صدام داشتند، به شهادت رسیدند. مقتدی صدر پس از آن‌که پدرش در ۲۹ بهمن ۱۳۷۷، به شهادت رسید، فعالیت خود را صرف بازیابی روابط با بخشی از طرفداران پدرش که هم‌چنان پیرو وی باقی مانده بودند، کرد. این گروه که عمدتاً از جوانان پرشور تشکیل شده بود، به طرفداری از مقتدی صدر «جیش‌المهدی» یا «جماعت صدرثانی» را تأسیس کردند.

جریان صدر، در انتخابات پارلمانی عراق یک پایه‌ی اصلی فهرست «عراق یکپارچه بود» و طرفداران او توانستند ۳۵ کرسی پارلمان را از آن خود کنند. مقتدی صدر در ژوئن ۲۰۰۳، با تشکیل یک گروه شبه‌نظامی به نام جیش‌المهدی، مخالفت خود را با اشغالگران آمریکایی علنی کرد. مقتدی صدر در سال ۲۰۱۰، در قالب ائتلاف دولت قانون از مالکی حمایت کرد و در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۴، در قالب ائتلاف «کتله‌الاحرار» فعالیت می‌کرد. به‌طور کلی، در انتخابات

پارلمانی ۲۰۱۴، شیعیان دارای ائتلاف‌های چون ائتلاف دولت قانون با محوریت احزابی هم‌چون الدعوه به رهبری نوری مالکی نخست‌وزیر قبلی، ائتلاف موطن (شهروندان) با محوریت حزب مجلس اعلا‌ی اسلامی و رهبری عمار حکیم و سرانجام کتله الاحرار به رهبری مقتدی صدر بودند.

جریان قومی کرد در عراق

اگر به تاریخ کردهای عراق در قرن بیستم توجه شود، این نکته به خوبی مشهود است که کردهای عراق با دیگر مناطق عراق به لحاظ هویتی در مسیری مداوم از واگرایی قرار داشته‌اند. قبل از جنگ جهانی اول، کردها بارها برای دستیابی به خودمختاری و استقلال تلاش کردند که هر بار شکست خوردند و سرکوب شدند.

بعد از پایان جنگ جهانی اول، ملی‌گرایان کرد در سرتاسر منطقه با توسل به چهارده اصل معروف ویلسون برای استقلال ملی خود تلاش کردند که توسط نیروهای بریتانیا و دولت تازه تأسیس عراق سرکوب شدند. (حاج یوسفی، سلطانی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۲۰۴) مقاومت مسلحانه‌ی کردها تا سال ۱۹۲۶، علیه اقدام انگلستان که سرزمین کرد را به کشور تازه تأسیس عراق ضمیمه کرده بود، ادامه داشت، تا این‌که در سال ۱۹۳۲، انگلستان عراق را یک کشور آزاد اعلام کرد و از عضویت آن در جامعه‌ی ملل حمایت کرد. این وضعیت باعث شد تا از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۶۴، ملامصطفی بارزانی، بانی و رهبر حزب دموکرات کردستان، مبارزه‌ی مسلحانه‌ی کردها را علیه دولت عراق ادامه دهد. بارزانی که مورد حمایت شوروی بود، بعد از شکست به روسیه پناهنده شد. در سال ۱۹۵۸ و به دنبال کودتای «افسران آزاد» به رهبری عبدالکریم قاسم و تأسیس جمهوری مارکسیستی، به عراق بازگشت. وی به مذاکره با عبدالکریم قاسم برای حل مسأله‌ی کردها پرداخت که مذاکرات وی در سال ۱۹۶۳ و به دنبال سرنگونی حکومت عبدالکریم قاسم متوقف شد. (وان، سن، ۱۳۸۷: ۴۵) پس از این دولت‌های بعدی عراق نیز از در شازش و جنگ با کردها وارد شدند، اما مسأله‌ی کرکوک که کردها خواهان حاکمیت خود بر آن هستند، اجازه‌ی هیچ توافقی را نمی‌داد.

البته طرفین بر سر تحدید حدود منطقه‌ی خودمختار هرگز به توافق نرسیدند. کردها خواستار این بودند که مناطق نفت‌خیز کرکوک و خانقین که آن هنگام اکثریت جمعیت‌شان را کردها تشکیل می‌دادند، جزو منطقه‌ی خودمختار منظور شوند. حکومت مرکزی عراق موافق این درخواست نبود و در پاسخ به این درخواست، حکومت مرکزی دست به عربی کردن این مناطق زد. صدام تقریباً ۱۲۰ هزار کرد و ترکمن را مجبور کرد تا جای خودشان را با خانواده‌های عربی عوض کنند. (نصری، ۱۳۸۳: ۱۷۲-۱۷۱) برجسته‌ترین اقدام بعضی‌ها علیه کردها، سرکوب آنها در قالب عملیات سه مرحله‌ای انفال در سال ۱۹۸۸ بود که طی آن بسیاری از کردها آواره، مجروح، ناپدید و یا کشته شدند. سرکوب کردها تا ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی نیز ادامه داشت. وقتی ایالات متحده در حال بیرون کردن عراق از کویت بود، کردها در شمال و شیعیان در جنوب شورش کردند که با پاسخ شدید دولت مرکزی عراق مواجه شدند. با اقدام دول غربی منطقه‌ی پرواز ممنوعه در شمال عراق ایجاد شد. با سقوط صدام، ورود جریان کرد به تحولات عراق اجتناب‌ناپذیر بود. البته جریان کرد، جریانی یک‌دست و منسجم نبود و با دو جریان سیاسی عمده یعنی اتحادیه‌ی میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان وارد تحولات عراق شد.

حزب دموکرات کردستان: این حزب طی بیش از ۵۰ سال نیروی سیاسی غالب بوده و با تکیه بر نیروی نظامی پیشمرگه، شمال و غرب کردستان عراق را در کنترل خود دارد. این حزب در ۱۶ اوت ۱۹۴۶، به رهبری ملا مصطفی بارزانی که خود در شوروی بود، تشکیل شد. به دنبال کودتای ۱۹۵۸، ملا مصطفی بارزانی از شوروی به عراق آمد و توانست رهبری حزب را به دست گیرد. با وجود ملا مصطفی، حزب دموکرات همواره از اختلاف نظرهای شدید رنج می‌برد و منجر به انشعاب‌های جدیدی در حزب و از جمله شکل‌گیری اتحادیه‌ی میهنی کردستان گردید. به دنبال امضای قرارداد الجزایر، مبارزه‌ی کردهای عراق فرو پاشید و رهبران آن به کشورهای مانند ایران گریختند. پسران ملا مصطفی بارزانی حزب دموکراتیک کردستان را احیا و بازسازی کردند و هم‌اکنون مسعود بارزانی رهبری آن را بر عهده دارد.

اتحادیه‌ی میهنی کردستان: اتحادیه‌ی میهنی کردستان محصول اختلاف درونی حزب دموکرات و منشعب از آن بود. جلال طالبانی در سال ۱۹۶۷، از اعضای شورای مرکزی حزب دموکرات، از سوی این حزب، غیاباً به اعدام محکوم شد. طالبانی اعتقاد داشت که ملا مصطفی بارزانی مسئول شکست جنبش اکراد بوده است و او را به مزدوری آمریکا و اسرائیل متهم کرد. نتیجه‌ی این اختلاف شکل‌گیری اتحادیه‌ی میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی بود.

دو حزب دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی، دشمنان دیرینه و سنتی یکدیگر به شمار می‌روند و بارها با یکدیگر اختلاف و درگیری نظامی داشته‌اند. نوع اختلاف‌ها میان این دو حزب، از آن نوع اختلاف‌های رایجی نیست که میان احزاب در هر کشوری وجود دارد و بدیهی و طبیعی هم به نظر می‌رسد. این اختلاف‌ها گاهی آن‌چنان عمیق بوده است که آنها را به جنگ علیه هم سوق داده و یا به همکاری با دشمنان یکدیگر پرداخته‌اند. آنها حتی وقتی که مورد تهدید مستقیم بغداد قرار داشتند، علیه هم مبارزه می‌کردند. گروه‌های کرد، علی‌رغم قتل عام‌های وسیع توسط بغداد در همکاری با رژیم عراق تردید نمی‌کردند. (Simons, 2003: 136) علاوه بر نبردهای ۱۹۷۸ میان دو حزب در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰، جنگ معروف به برادرکشی میان دو حزب اتفاق افتاد. به‌طور کلی، در اقلیم کردستان هم‌اکنون چند حزب اصلی فعال است؛ حزب دموکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی، حزب اتحادیه‌ی میهنی به رهبری جلال طالبانی و جنبش گوران به رهبری نوشیروان مصطفی، حزب جماعت اسلامی کردستان به رهبری علی باپیر و نهایتاً حزب اتحاد اسلامی تحت رهبری محمد فرج.

در پایان این بخش باید گفت که هویت در بستر تاریخ شکل می‌گیرد و نگاهی تاریخی به تعاملات هویت‌های مختلف در عراق قرن بیستم نشان داد که از زمان تولد این کشور، نه تنها هویت ملی واحد و منسجمی وجود نداشته است و هویت‌های متعارض و ناسازگار با یکدیگر صرفاً توسل به زور در کنار هم قرار گرفته‌اند، بلکه واحدهای هویتی به اشکال مختلف به تعارض و دشمنی با یکدیگر نیز پرداخته‌اند. این خصومت و تجربه‌ی منفی تاریخی، در حافظه‌ی آنها ماندگار شده است و در شرایط فعلی اجازه‌ی همگرایی و همکاری را نمی‌دهد.

علاوه بر این، مؤلفه‌های تعریف‌کننده‌ی هویت سه جریان اصلی شکل‌دهنده‌ی عراق متفاوت است و بنابراین، هویت‌های آنها در خوش‌بینانه‌ترین حالت تمایل به واگرایی و در بدبینانه‌ترین حالت تمایل به خصومت با یکدیگر دارند.

فقدان هویت ملی واحد و منسجم سبب شده است که دولت مرکزی همواره با چالش‌گری حداقل بخشی از جامعه مواجه شود و بنابراین، هیچ‌گاه دولت ملی به معنای متعارف آن در سرتاسر قرن بیستم تاکنون در عراق شکل نگیرد. هویت ملی واحد که بر مبنای اشتراکات تاریخی مختلف شکل می‌گیرد، مهم‌ترین و بهترین زمین برای رشد و تکامل بذر دولت ملی است که عراق همواره فاقد آن بوده است. بر این مبناء، در ادامه به بحران دولت ملی در عراق به‌ویژه در دوران بعد از سقوط صدام پرداخته می‌شود.

بحران دولت ملی در عراق

با در نظر گرفتن شکاف‌های قومی و مذهبی در عراق، می‌توان گفت که کشور عراق به‌هیچ‌وجه در قالب مدل اول بوزان جای نمی‌گیرد. بدین معنا که در عراق به دلیل نبود یک هویت ملی واحد، ملت نمی‌تواند مبناء و اساس شکل‌گیری دولت در عراق باشد. به عبارت دیگر، بر مبنای بحث‌های بوزان در عراق ملت نمی‌تواند به وجود آورنده‌ی دولت باشد، زیرا عراق فاقد یک ملت واحد و هویت ملی منسجم است. مدل دوم بوزان نیز در دوران زمامداری نخبگان عرب اهل سنت دنبال شد، اما به نتیجه‌ی مثبتی منجر نشد. بدین معنا که حاکمان عرب به‌ویژه در دوران حزب بعث، به دنبال این بودند که از طریق ایجاد یک دولت قوی، ملتی واحد و منسجم به‌وجود آورند. آنها با در پیش گرفتن سیاست عربی کردن، به دنبال حذف سایر قومیت‌ها از جمله کردها و مذاهب از جمله اهل تشیع بودند. ملی‌گرایان عرب عراقی به دنبال این بودند که در ایجاد ملتی واحد، دولت نقش محوری داشته باشد. این سیاست نتوانست ملتی منسجم ایجاد کند و به دلیل نبود هویت ملی، دولتمردان عراق همواره با خطر تجزیه‌طلبی و جنگ داخلی مواجه بودند و اگر دولتی هم در این دوران وجود داشت، بدون شک یک دولت ملی مشروع و مقبول همگان نبود، بلکه صرفاً اقتداری منفی در جهت ایجاد نظم بود.

وضعیت و شرایط هویت ملی در عراق در قالب مدل سوم بوزان جای می‌گیرد. بدین معنا که در عراق هویت‌های قومی و مذهبی متعددی وجود دارد که مشابه آن در کشورهای همسایه عراق نیز یافت می‌شود. تمایل این هویت‌های قومی و مذهبی به همدیگر، چالشی جدی برای هویت ملی و به تبع آن دولت ملی در عراق بوده است.

با سقوط صدام، نظام فدرالی برای عراق در نظر گرفته شد، به این امید که مشکل دولت ملی در این کشور حل شود و دولتی مورد اجماع همه‌ی جریان‌های قومی و مذهبی شکل بگیرد. نظام فدرال، در قالب مدل چهارم بوزان یعنی دولت فدراتیو جای می‌گیرد. طبق این مدل، به هر یک از گروه‌های قومی و مذهبی عراق اجازه داده شده است تا هویت خود را حفظ کنند و قدرت سیاسی بین آنها به‌گونه‌ای تقسیم شود که هیچ‌کدام از گروه‌های هویتی در عراق توان تسلط بر کل ساختار دولت را نداشته باشند. طبق واژگان بوزان در این مدل ایده‌ی دولت دیگر در ملت ریشه ندارد و بنابراین، دولت با چالش‌های از قبیل تجزیه‌طلبی، جدایی‌طلبی و مداخله‌ی خارجی آسیب‌پذیر است. به این خاطر است که هر کدام از گروه‌های هویتی می‌توانند چالش جدی را برای دولت مرکزی عراق به‌آورند. در ادامه تلاش می‌شود مصداق‌های عینی و ملموسی از بحران دولت ملی در این کشور با اتکا به بحران هویت ملی ارائه شود:

اول این‌که تشکیل دولت همواره با چالش و تأخیر مواجه است و بعد از تشکیل نیز اجماع بر سر آن وجود نداشته است. عراق تاکنون سه انتخابات پارلمانی در سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ برگزار کرده است. پیامد اصلی این انتخابات، می‌بایست مشخص شدن نخست‌وزیر، رئیس‌جمهور و رئیس پارلمان باشد. در انتخابات ۲۰۰۵، اهل سنت رسماً به تحریم انتخابات عراق پرداخت و بنابراین، دولت ناشی از این انتخابات با همکاری شیعیان و کردها شکل گرفت.

در انتخابات سال ۲۰۱۰، اهل سنت عراق تحریم را به ضرر خود دانست و ذیل عنوان ائتلاف العراقیه که ترکیبی از سنی‌ها و شیعیان ملی‌گرا و سکولار بود، با کسب ۹۱ کرسی پیروز انتخابات شد، اما چون حدنصاب لازم برای تشکیل دولت (۱۶۳ کرسی) را نداشتند؛ بنابراین،

نتوانستند دولت تشکیل دهند. دولت ناشی از انتخابات پارلمانی عراق در سال ۲۰۱۰، پس از ۹ ماه تأخیر تشکیل و مالکی نخست وزیر، جلال طالبانی رئیس جمهور و اسامه نجیفی رئیس پارلمان عراق شد.

در انتخابات ۲۰۱۴ عراق که در اردیبهشت ۱۳۹۳ برگزار شد، ائتلاف دولت قانون به رهبری مالکی در انتخابات پیروز شد، ولی به حدنصاب لازم برای تشکیل دولت نرسیده است. جلسات متعددی توسط پارلمان عراق برای تشکیل دولت برگزار شد، اما همواره با تحریم برخی جریان‌های سیاسی مواجه می‌شد. مالکی با این‌که پیروز انتخابات بود، اما جریان کردی و اهل سنت عراق به شدت با ادامه‌ی نخست‌وزیری او مخالف بودند. فشار حملات داعش سبب شد تا سلیم الجبوری از جریان اهل سنت در اواخر تیر ۱۳۹۳ به‌عنوان رئیس مجلس انتخاب شود و فواد معصوم از جریان کرد به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب گردد. یک هفته بعد و پس از این‌که مالکی از ائتلاف قانون شانس برای کسب دوباره‌ی سمت نخست‌وزیری نداشت، ائتلاف هم‌پیمانی ملی با کسب حمایت ۱۲۷ کرسی پارلمان موفق شد فراکسیون اکثریت را در مجلس تشکیل دهد و حیدر العبادی را به‌عنوان نخست‌وزیر پیشنهادی خود معرفی کند. حیدر العبادی در ۱۷ شهریور ۹۳ موفق شد برای وزرای خود از پارلمان رأی اعتماد کسب کند، اما با این حال، او نتوانست برای دو پست حساس وزارت دفاع و کشور کسی را معرفی نماید. در کنار تأثیر عامل داعش در شکل‌گیری سریع دولت بر خلاف سال ۲۰۱۰، باید به این نکته اشاره کرد که دولت حیدر العبادی دولت وحدت ملی نامیده شده است و با بهره‌گیری از همه‌ی جریان‌های سیاسی عراق می‌تواند منجر به وحدت در شرایط بحرانی عراق شود، اما ممکن است همانند دولت مالکی دچار بحران شود؛ زیرا دولت العبادی ترکیبی از نیروهای سیاسی غیرهمسو است که از رقابت با یکدیگر گذشته‌اند و وارد مرحله‌ی دشمنی با یکدیگر شده‌اند. به عبارت دیگر، چون هویت تعریف‌کننده منافع است، وجود هویت‌های متضاد سبب شده است تا هنگام شکل‌گیری دولت و در دوران پس از شکل‌گیری دولت، وجود منافع متضاد دولت را با چالش‌های جدیدی مواجه کند و در مواقعی مانع تشکیل دولت و در مواقع دیگر دولت را تا پای فروپاشی پیش ببرد.

دوم این‌که دولت در عراق انحصار کاربرد مشروع زور را در اختیار ندارد. طبق تعریف ماکس وبر از دولت که تعریفی مورد قبول جامعه‌شناسان سیاسی است، کاربرد زور باید به صورت انحصاری و مشروع در اختیار دولت قرار گیرد تا دولت از طریق آن توانایی اعمال حاکمیت خود در قلمرو جغرافیایی تعریف‌شده را داشته باشد. در عراق فعلی، گروه‌های هویتی تلاش کرده‌اند کاربرد زور را برای خود محفوظ بدارند که این به معنای توانایی ایجاد چالش برای جلوگیری از اعمال حاکمیت توسط دولت است. در کنار نیروهای نظامی دولت، نیروی نظامی پیشمرگه، سپاه بدر، جیش‌المهدی و قبایل سنی‌نشین نیز دارای قدرت کاربرد زور حتی فراتر از دولت هستند و این امر توسط دولت پذیرفته شده است. واقعیت آن است که مجموع نیروهای نظامی و شبه‌نظامی موجود در عراق بیش از نیروهای نظامی رسمی این کشور است.

سوم این‌که تجربه‌ی سالیان اخیر نشان داده است که اکثر تصمیمات خرد و کلان دولت در معرض سیاسی شدن قرار دارند. سیاسی شدن همه‌ی امور در موارد زیادی به فلج شدن دولت، از بین رفتن بخشی از مشروعیت آن و چالش عملی و مخالفت عده‌ای دیگر با دولت منجر شده است. بدین معنا که تضاد هویتی و منافع ناشی از آن سبب می‌شود تا حتی تصمیمات حقوقی و یا اقتصادی مستعد سیاسی شدن باشند. برای مثال، منطقه‌ی اقلیم قطع شدن بودجه‌ی آن توسط دولت مرکزی در اواخر سال ۲۰۱۳ را به خاطر مسائل سیاسی می‌داند. یا جریان اهل سنت آنچه را که مالکی بعثی‌زدایی و یا مبارزه به تروریسم می‌نامد، اقدامی در راستای حذف و محدود کردن جریان اهل سنت ارزیابی می‌کند.

چهارم این‌که جریان‌های عمده‌ی عراق به‌ویژه کردها و اهل سنت، دولت مرکزی را نه یک عامل امنیت‌زا، بلکه عاملی امنیت‌زدا می‌دانند که دلیل اصلی این امر به گذشته بر می‌گردد. تجربه‌ی تعاملات خصمانه در گذشته، سبب شده که گروه‌های هویتی در عراق از همدیگر احساس تهدید کنند. فعالیت گذشته‌ی کردهای عراق برای کسب استقلال یا خودمختاری سبب شده است تا جریان‌های سنی و شیعی با تردید به سیاست‌های اقلیم بنگرند. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت اصلی‌ترین دلیلی که باعث شده است مالکی به‌دنبال

اجرائی کردن ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی در ارتباط با کرکوک نباشد، نگرانی از استقلال کردهاست. اصرار اقلیم کردستان بر اجرائی کردن ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی در مورد کرکوک و نیز متعلق دانستن آن به اقلیم کردستان، سبب نگرانی مالکی از کردها شد و به همین خاطر، در سال ۲۰۱۲، مالکی دستور تشکیل نیروهای نظامی موسوم به «فرماندهی دجله» و گسیل آنها به اطراف کرکوک را صادر کرد.

نگرانی از همدیگر، اصلی‌ترین دلیلی است که سبب شده است سه جریان اصلی عراق به دنبال این باشند که نیروهای نظامی و شبه‌نظامی خود را داشته باشند. هنگامی که بحث اعزام خلبانان عراق برای آموزش به آمریکا مطرح شد، اقلیم کردستان اصرار داشت تا ۶ نفر از ۱۲ نفر خلبان باید کرد باشند. هم‌چنین هنگامی که مالکی در صدد خرید هواپیماهای اف ۱۶ از آمریکا بود، اقلیم کردستان این هواپیما را خطری علیه خود دانست و با آن مخالفت کرد، به گونه‌ای که آمریکا از فروش این هواپیماها به عراق خودداری کرد. عراق هم‌اکنون برای مقابله با پیشروی داعش مجبور شد از روسیه هواپیماهای سوخو وارد کند. احساس نگرانی گروه‌های هویتی عراق از یکدیگر مانع همگرایی و کار جمعی آنها در بافت دولت عراق شده است. نبود هویت مشترک سبب شده است که برداشت مشترکی از دولت به عنوان یک کلیت محل انجام کنش‌های جمعی وجود نداشته باشد و بنابراین، یک مشارکت جمعی در قالب دولت اتفاق نیفتد. مجموع این عوامل سبب شده است تا دولت همواره با خطر کناره‌گیری و عدم مشارکت جریان‌های سیاسی عمده‌ی عراق مواجه باشد؛ بنابراین، ثبات سازمانی دولت همواره در معرض خطر، تهدید و چالش باشد. دولت در عراق همواره با خطر فلج شدن دستگاه حکومت، چندپارگی بوروکراسی مواجه بوده است.

پنجم این که حتی با وجود تشکیل دولت ملی، توسل به هویت‌های قومی و مذهبی وجود دارد و کارگزاران دولت خود را متعهد به هویت‌های قومی و مذهبی خود می‌دانند که با اتکا به آن به قدرت رسیده‌اند. در عراق نخبگان برای کسب قدرت نه با توسل به معیارهای مدنی و ملی که با توسل به هویت قومی و مذهبی قدرت را کسب می‌کند و بر همان مبنا به اعمال قدرت

می‌پردازند. دلیل اصلی این امر به فقدان هویت ملی بر می‌گردد. زمانی که استان‌های سنی‌نشین به تظاهرات علیه مالکی پرداختند، مالکی نیز از هواداران خود که شیعیان بودند، خواست به هوادری از دولت راهپیمایی کنند.

نبود دولت ملی قدرتمند سبب شده است که کشور عراق با مسائل و مشکلات مختلف در حوزه‌ی امنیت مواجه باشد. نبود امنیت عراق را با مخاطرات جدی‌ای مواجه کرده است که تا زمانی که دولتی قدرتمند و مشروع همگان شکل نگیرد، هیچ پایانی برای مسائل امنیتی آن متصور نیست. در ادامه به بحران امنیت ملی در عراق بر مبنای نبود هویت ملی و دولت ملی پرداخته می‌شود.

بحران امنیت ملی در عراق

پس از تولد دولت ملی، مفهوم امنیت ملی نیز شکل گرفت که مانند دیگر مفاهیم علوم انسانی نمی‌توان تعریف واحدی از آن ارائه داد. در تعریف سازمان ملل از امنیت ملی این‌گونه آمده است: «این‌که کشورها هیچ‌گونه احساس خطر حمله‌ی نظامی، فشار سیاسی یا اقتصادی نکرده و بتوانند آزادانه گسترش و توسعه‌ی خود را تعقیب بکنند.» (بصیری، ۱۳۸۰: ۱۱۲) در تعریفی دیگر، کالج دفاع ملی کانادا، امنیت ملی را این‌گونه تعریف می‌کند: «امنیت ملی یعنی حفظ راه و روش زندگی قابل پذیرش برای همه‌ی مردم و مطابق با نیازها و آرزوهای مشروع شهروندان، این امر شامل رهایی از حمله یا فشار نظامی، براندازی داخلی و نابودی ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که برای کیفیت زندگی ضروری هستند، می‌باشد.» (بصیری، ۱۳۸۰: ۱۱۳) امنیت ملی از منظر بری بوزان عبارت است از «حفظ تمامیت ارضی، حفظ جان مردم، بقا و ادامه‌ی سازمان اجتماعی و حاکمیت کشور، حفظ و ارتقای منابع حیاتی کشور، نبود تهدید از خارج نسبت به منافع ملی و حیاتی کشور.» (بوزان، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۱)

باری بوزان قائل به وجود پنج بعد برای امنیت ملی می‌باشد که عبارتند از، بعد نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و محیط‌زیست. امنیت سیاسی ناظر بر ثبات سازمانی دولت است که ممکن است توسط تهدیدات گوناگون مانند تحت فشار گذاشتن حکومت در زمینه‌ی

سیاسی خاصی تا براندازی حکومت، دامن‌زدن به جدایی‌طلبی و از هم گسیخته کردن کالبد سیاسی دولت به قصد تضعیف آن پیش از حمله‌ی نظامی مورد چالش قرار گیرد. آماج معمول تهدیدات سیاسی اندیشه‌ی دولت به‌ویژه هویت ملی و ایدئولوژی سازمان‌بخش آن و نهادهای است که تجلی آن می‌باشد. امنیت نظامی به نبود تهدیدات نظامی عینی (عبور نیروهای نظامی دشمن از مرز) و ذهنی (وجود تصور مورد حمله قرارگرفتن توسط دشمن) اشاره دارد. امنیت اجتماعی به نبود تهدید برای آنچه که تعریف‌کننده‌ی «ما» است، اشاره دارد. امنیت اقتصادی هم به نبود اختلال توسط دشمنان در تعاملات اقتصادی نظر دارد. بر مبنای تعاریف یادشده از امنیت ملی و به‌ویژه ابعاد موردنظر بوزان از امنیت ملی باید گفت که عراق از زمان سقوط صدام تاکنون از مشکل امنیت ملی رنج می‌برد که در ادامه تلاش می‌گردد به مصداق‌های عینی آن پرداخته شود:

اول این‌که مهم‌ترین خطر امنیت ملی برای شرایط فعلی عراق، خطر از دست‌رفتن تمامیت ارضی است. شبه‌نظامیان «دولت اسلامی عراق و شام» موسوم به داعش به رهبری ابوبکر البغدادی در اواخر ژوئن ۲۰۱۴، موفق به تصرف شهرهای مهم عراق مانند موصل و تکریت در کم‌تر از دو هفته شدند؛ و این حاکی از وجود تهدید عینی و ضمنی برای سرزمین عراق است. علاوه بر خطر داعش، تمامیت ارضی عراق با خطر مداوم اعلام استقلال از طرف اقلیم کردستان مواجه است.

دوم این‌که ثبات سازمانی دولت در عراق تحت تأثیر عواملی مانند تحریم مشارکت در دولت توسط جریان‌های سیاسی منتقد و ناراضی، تأخیر در تشکیل دولت، شورش‌های مسلحانه‌ی داخلی، مداخلات خارجی و غیره همواره در معرض تهدید است. در مقاطع زیادی، دولت مرکزی عراق برای هم‌هی گروه‌های سیاسی مانند کردها و اهل سنت به‌ویژه از سال ۲۰۱۰ به بعد دارای مشروعیت نبوده است.

سوم این‌که جامعه‌ی عراق فاقد امنیت روانی است. عراق از سال ۲۰۰۳ تاکنون حتی یک روز بدون خشونت را تجربه نکرده است. در این رابطه، میزان تلفات انسانی در عراق، در اثر

حملات مسلحانه و بمب‌گذاری، گویای واقعیت می‌باشد. از سال ۲۰۰۳ تا پایان سال ۲۰۱۳، تعداد کشته‌ها و زخمی‌های جنگ عراق ۱۸۴۵۱۲ نفر بوده است که از این میزان ۱۷۹۲۴۰ نفر عراقی (نظامی و غیرنظامی)، ۴۸۰۴ نفر از نیروهای نظامی بین‌المللی و ۴۶۸ نفر پیمانکاران بین‌المللی بوده‌اند. ایالات متحده در همکاری با نیروهای عراقی تا زمان خروج نیروهای نظامی آمریکا در دسامبر ۲۰۱۱، مسئول تأمین امنیت عراق بود که چندان در این مسیر موفق نبود. نیروهای عراق در سال ۲۰۱۲ که خود مسئول امنیت عراق شدند، ۴۴۷۱ نفر غیرنظامی در اثر حملات تروریستی کشته شدند. (<https://www.iraqbodycount.org> (10september 20014)) نبود احساس امنیت بزرگ‌ترین مشکل مردم عراق است. البته باید اشاره کرد که وضعیت اقلیم کردستان به لحاظ امنیت به مراتب بهتر است.

چهارم این‌که جریان‌های سیاسی هیچ‌گاه به لحاظ هویتی احساس امنیت نکرده‌اند و همواره نگران امنیت هویت خود بوده‌اند. امروزه وجود دولت اسلامی عراق و شام در همسایگی بغداد، یک تهدید جدی برای ارزش‌ها، باورها و مراکز مقدس شیعی است که تشکیل‌دهنده‌ی هویت آنها به‌شمار می‌رود. از طرفی کردها که در گذشته سیاست‌های عربی‌کردن و کوچاندن را تجربه کردند، هنوز این نگرانی را چه از ناحیه‌ی دولت مرکزی و چه از ناحیه‌ی گروه‌های تندرو سنی دارند. جریان اهل سنت نیز به‌واسطه‌ی در اقلیت‌بودن نگران در حاشیه قرارگرفتن خود و بنابراین، کمرنگ شدن هویتش در بافت عراق است.

پنجم این‌که به لحاظ اقتصادی نیز عراق فاقد امنیت است. نه تنها بحران‌های سیاسی و امنیتی موجود اقتصاد عراق را با اختلال مواجه کرده است، بلکه از بین رفتن زیربنای اقتصادی در اثر جنگ‌های داخلی و خارجی نیز اقتصاد این کشور را بسیار ضعیف کرده و از تمایل سرمایه‌گذاران خارجی برای سرمایه‌گذاری در عراق کاسته است.

در پایان باید گفت دولت به‌عنوان مرجع اصلی تأمین امنیت ملی، زمانی خواهد توانست به انجام کارویژه‌های خود بپردازد که قدرتمند باشد. عدم پذیرش دولت توسط همه‌ی جریان‌های سیاسی، مانع این است که دولتی قدرتمند و مشروع شکل بگیرد. نبود دولت ملی

قدرتمند سبب می‌شود بستر مناسب برای بازیگران خارجی، به‌ویژه همسایگان عراق فراهم شود که نتیجه‌ی بارز این امر پیچیده‌تر شدن بحران‌های موجود در عراق و تشدید آنها می‌باشد. در ادامه به این بحث پرداخته می‌شود که مداخلات خارجی سبب تشدید و تسریع بحران‌ها در عراق شده است.

مداخله‌ی بازیگران خارجی در عراق

کشورها از محیط منطقه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، تأثیر می‌گذارند و تأثیر می‌پذیرند. میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر دولت از شرایط منطقه‌ای، تابعی از عواملی نظیر میزان قدرت، سطح انسجام سیاسی و اجتماعی می‌باشد. از طرفی، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری می‌تواند به شکل مثبت و منفی یا سازنده و مخرب باشد.

پایین بودن سطح انسجام سیاسی و اجتماعی ویژگی بیش‌تر کشورهای جهان سوم است. این ویژگی دولت‌های جهان سوم را در برابر نفوذ گروه‌های سیاسی خارجی ذی‌نفع آسیب‌پذیر می‌سازد. در کشورهای ضعیف تهدیدات داخلی نسبت به دولت را به‌طور کامل نمی‌توان از نفوذ قدرت‌های خارجی جدا کرد و به این خاطر، مشکلات امنیتی داخلی کشورهای ضعیف غالباً به طرز ناامیدکننده به روابط خارجی‌شان پیوند خورده است. (ای آذر، این مو، ۱۳۷۹: ۴۲) بدین معنا که هیچ بازیگری نمی‌تواند بدون دخالت مستقیم در امور داخلی کشوری که دستخوش بی‌نظمی است، با آن کشور رابطه داشته باشد. تقریباً هرگونه تماس با کشوری که دچار بی‌ثباتی و بی‌نظمی است، مستلزم جانبداری از یکی از طرف‌های رقیب درگیر در جنگ داخلی بر سر قدرت است. به عبارت دیگر، به هر میزانی که یک کشور فاقد سلسله‌مراتب روشن و با ثبات در مقوله‌ی اقتدار سیاسی باشد، دیگر کشورها که در پی ایجاد رابطه با آن کشور هستند، مجبور خواهند بود تا با گروه‌های سیاسی و سازمان‌های داخلی آن به مثابه ارگان‌های نیمه خودمختار سروکار داشته باشند. آنها نمی‌توانند از دخالت مستقیم و بعضاً شدید در حیات سیاسی آن کشور اجتناب ورزند. در این شرایط هر دولتی که با یک کشور ضعیف رابطه‌ی دوستی برقرار کند، تقریباً آن گروه سیاسی را که در رقابت با رقبای داخلی کنترل

کشور را به دست گرفته است، خودبه‌خود تقویت می‌نماید. به همین صورت، کشوری که با دولت کشور ضعیفی خصومت می‌ورزد، با انگیزه‌های سیاسی به حمایت از رقبای داخلی گروه سیاسی حاکم خواهد پرداخت. در این صورت است که حمایت خارجی می‌تواند به‌عنوان عامل اساسی در نتایج رخدادهای داخلی کشور ضعیف مطرح شود. (ای آذر، این‌مو، ۱۳۷۹: ۵۰-۴۹)

یکی از فاکتورهای اساسی شکل‌دهنده به روند تحولات عراق فاکتورهای خارجی می‌باشد که موضوع هویت، دولت و امنیت ملی در این کشور را تحت تأثیر خود قرار داده است. در عراق به دلیل پایین بودن سطح انسجام سیاسی و اجتماعی طبق واژگان بوزان ما حکومت و قدرت ضعیف داریم که نه تنها در برابر تهدیدات داخلی آسیب‌پذیر است، بلکه ضعف آن باعث آسیب‌پذیری‌اش در برابر محیط خارجی نیز شده است. در این باره باید گفت که اولاً شرایط داخلی عراق به‌عنوان عضوی از مجموعه‌ی خاورمیانه بر جایگاه دیگر کشورها واقع در این منطقه و نیز روابط کشورهای منطقه با یکدیگر تأثیر می‌گذارد و ثانیاً الزامات و شرایط منطقه‌ی خاورمیانه که مبتنی بر توازن قواست، دولت‌های عمده‌ی این منطقه مانند ترکیه، ایران و عربستان را به اتخاذ موضع در قبال تحولات داخلی عراق ملزم می‌کند.

در ارتباط با شرایط داخلی عراق باید گفت که ناسازگاری‌های هویتی در عراق سبب شده است هر کدام از واحدهای هویتی به‌منظور حفظ توازن و یا دستیابی به برتری در مقابل واحدهای هویتی رقیب، به نیروهای خارجی متوسل شوند. این توسل در بردارنده‌ی دریافت پشتیبانی‌های فکری، مشاوره‌ای، مالی، امنیتی و حتی نظامی است. در ازای دریافت این پشتیبانی‌ها، واحدهای هویتی تلاش می‌کنند در راستای سیاست‌ها و منافع دولت پشتیبانی‌کننده حرکت کنند. این سیاست حامی - پیرو سبب می‌شود در عرصه‌ی سیاست و دولت‌ورزی، ناهماهنگی‌ها و تضادها در اثر افزوده شدن نفوذ عامل خارجی بیش‌تر شود. اگر پیش‌تر صرفاً تعارض‌های هویتی و به تبع آن، تعارض‌های منافع واحدهای هویتی در داخل عراق وجود داشت، امروزه خواست و تمایل بازیگران خارجی که از طریق واحدهای هویتی داخل عراق دنبال می‌شود نیز به تعارض یادشده افزوده شده است و بنابراین، دولت را با چالش‌های

بیش‌تری مواجه می‌کند. برای مثال، امروزه، کردهای عراق به‌صورت کاملاً آشکارا و علی‌رغم مخالفت دولت مرکزی، به‌دنبال همکاری با ترکیه است، یا جریان اهل سنت نیز به دنبال کسب کمک و یاری دولت‌های چون ترکیه و عربستان است.

به لحاظ شرایط خارجی هم باید گفت که بسیاری از پژوهشگران در زمینه‌ی روابط بین‌الملل، روابط کشورهای خاورمیانه را بر پایه‌ی الگوی رئالیستی بررسی می‌کنند. برای مثال، جوزف نای بر این باور است که روابط کشورهای خاورمیانه به الگوی رئالیستی (موازنه‌ی قدرت) نزدیک‌تر است. (شجاع، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۰) بری بوزان نیز به اذعان به این موضوع معتقد است که زیرمجموعه‌ی امنیتی خلیج فارس که یکی از زیرمجموعه‌های منطقه‌ی خاورمیانه است، به لحاظ ساختار قدرت، بعد از جنگ جهانی دوم مبتنی بر یک مثلث رقابت‌آمیز میان ایران، عراق و عربستان بوده است. (بری بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۵) این رقابت که مبتنی بر موازنه‌ی قوا بود، در سرتاسر دوران جنگ سرد ادامه داشت. بعد از جنگ سرد، عراق به‌واسطه‌ی حمله به کویت و واکنش شدید ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا از این رقابت حذف شد و رقابت هم‌چنان میان ایران و عربستان وجود داشت. در این بین، دولت ترکیه نیز که همواره از منطقه‌ی خاورمیانه دوری گزیده بود، در زمان حاکمیت حزب عدالت و توسعه سعی کرده است به نفوذ در منطقه‌ی خاورمیانه دست یابد. در ادامه‌ی سیاست‌های سه دولت ترکیه، ایران و عربستان که در مجاورت عراق قرار دارند، در قبال تحولات عراق مورد بررسی قرار می‌گیرد. سوریه به‌دلیل بحران داخلی، از نفوذ و اثرگذاری خود بر عراق به شدت کاسته است.

الف) ترکیه و عراق: برای ترکیه در عراق، همواره کسب و افزایش نفوذ در عراق و به تبع آن در منطقه و نیز موضوع کردها اهمیت داشته است. دولت ترکیه در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷، به شدت از روند تحولات عراق و به‌ویژه قدرت گرفتن کردها نگران بود. ترکیه مخالف واگذاری منطقه‌ی نفت‌خیز کرکوک به اقلیم کردستان بود و تهدید کرد در صورت عملی شدن این کار، به کرکوک لشکرکشی خواهد کرد. در این مقطع زمانی، ترکیه، کرکوک را به لحاظ تاریخی متعلق به خود با اصالتی ترکمانی می‌دانست. سیاست مخالف با

روند تحولات عراق نمی‌توانست برای ترکیه در بردارنده‌ی نتایج مثبت باشد. بنابراین، این کشور به‌ناچار سیاست‌های خود در قبال عراق را تغییر داد.

ترکیه از سال ۲۰۰۷ تلاش کرد از طریق کمک به جریان اهل سنت عراق، به نفوذ در عراق دست پیدا کند، به‌گونه‌ای که ائتلاف العراقیه به رهبری ایاد علاوی که ترکیبی از اهل سنت و شیعیان سکولار بود، با کمک ترکیه و عربستان برای پیروزی در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ عراق شکل گرفت. این ائتلاف با کسب ۹۱ کرسی، موفق به پیروزی در انتخابات شد، اما چون موفق به کسب حدنصاب لازم (۱۶۳ کرسی) برای تشکیل دولت نشدند، ائتلاف قانون به رهبری مالکی، موفق به تشکیل دولت شد. ترکیه نفوذ از طریق جریان اهل سنت را با توجه به در اکثریت بودن اهل تشیع در عراق، تقریباً ناممکن دانست.

از این‌رو، دولت ترکیه که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ یک روابط عادی با اقلیم کردستان عراق داشت، بعد از نتایج انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰، به سمت اتحاد با کردهای عراق حرکت کرد و رفت و آمد زیاد میان اربیل - آنکارا در نهایت منجر به سفر مسعود بارزانی در سال ۲۰۱۳ به ترکیه شد. ترکیه به این نتیجه رسیده است که همکاری با کردهای عراق بیش‌تر باعث خواهد شد که این کشور بتواند موضوع کردهای خود در داخل را مدیریت کند. ترکیه در کنار حمایت از جریان اهل سنت عراق، به حمایت از کردهای عراق نیز پرداخت که این امر سبب تشدید تنش میان بغداد و آنکارا شده است. از طرفی حمایت ترکیه از کردها و جریان اهل سنت سبب جسارت بیش‌تر آنها در مقابل دولت مرکزی شده است.

ب) جمهوری اسلامی ایران: منطق ایدئولوژیک و منطق راهبردی جمهوری اسلامی ایران را ملزم به اتخاذ موضع در قبال تحولات عراق می‌کند. منطق ایدئولوژیک به الزاماتی اشاره دارد که ناشی از ماهیت انقلاب اسلامی ایران است. در اثر این الزامات، کشورهای اسلامی و شیعیان دارای جایگاه مهمی در سیاست خارجی ایران دارد. منطق راهبردی هم به همسایگی عراق با ایران و مهم بودن دوست یا دشمن بودن عراق به خاطر مجاورت نزدیک،

موضوع کردهای عراق و جلوگیری از تبدیل عراق به یک دشمن همانند دوران بعد از انقلاب اسلامی و نیز الزامات توازن قوا در سطح منطقه اشاره دارد.

سقوط صدام از یک سو سبب حذف دشمنی شد که هشت سال با ایران جنگید و از سوی دیگر، سبب قدرت گرفتن جریان‌های موافق ایران مانند شیعیان در مرتبه‌ی اول و کردها در مرتبه‌ی دوم شد. قدرت گرفتن شیعیان در ساختار سیاسی عراق سبب افزایش نفوذ ایران شد و این نفوذ خود موجب قابلیت راهبردی برای ایران در سطح منطقه شد. در مواضع ایران در قبال مسائل عراق، دفاع از تمامیت ارضی عراق به‌خاطر مسائل کردها، دفاع از تقویت جایگاه شیعیان به‌خاطر دستاوردهای مثبت آن برای ایران، مخالفت با گروه‌های بنیادگرای سنی رادیکال به‌خاطر تهدید آنها برای مبانی اعتقادی نظام جمهوری اسلامی و مخالفت با گروه‌های پان عربیست (به‌خاطر دشمنی‌های آنها با ایران، ادعاهای توسعه‌طلبانه‌ی آنها نسبت به ایران و شکل دادن به یک جبهه‌ی عربی علیه ایران) در اولویت باشد.

ج) عربستان و عراق: عراق بعد از کودتای ۱۹۵۸، همواره منبع تحولات رادیکالی بوده است که مطلوب عربستان نبوده است. بعد از سقوط صدام، عربستان نگران تقویت جایگاه شیعیان و به تبع آن نفوذ ایران در سطح منطقه بود. روابط مثبتی بر توازن قوا بین ایران و عربستان سبب شد تا عربستان از تقویت جایگاه شیعیان در عراق نگران باشد. بنابراین، باید گفت که مؤلفه‌ی شیعه - سنی تأثیرگذارترین عامل بر نوع نگاه عربستان به عراق از فردای سقوط صدام بوده است. قدرت گرفتن شیعیان موجب نگرانی‌های جدی در جهان عرب و به‌خصوص کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس شده است که گاهی در قالب طرح هلال شیعی مطرح می‌شود. بحث در زمینه‌ی شکل‌گیری هلال شیعی برای نخستین بار توسط ملک عبدالله پادشاه اردن مطرح و توسط دیگر رهبران جهان عرب تکرار شد. (برزگر، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۶) عربستان تا سال ۲۰۱۱، حاضر به بازگشایی سفارت خود در بغداد نشد. گفته می‌شود که عربستان از گروه‌های سنی تندرو به‌منظور تضعیف دولت مرکزی عراق حمایت می‌کند و توسط مقام‌های عراقی و حتی آمریکایی همواره یکی از متهمان اصلی دخیل در ایجاد ناامنی‌های عراق بوده است. سیاست عینی عربستان

را باید در حمایت از ائتلاف عراقیه در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ دید. در خلال سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ کنفرانس‌های متعددی در ریاض و آنکارا با تلاش سعودی‌ها و برخی کشورهای دیگر از جمله ترکیه و اردن برگزار شد که می‌توان دستاورد آن را در قامت ائتلاف «العراقیه» مشاهده کرد. <http://peace-ipsc.org/fa> (۲۰ شهریور ۱۳۹۳)) عربستان هنگام بن‌بست سیاسی عراق بعد از انتخابات ۲۰۱۰، از جریان‌های سیاسی عراق دعوت کرد تا برای حل اختلافات خود به مکه بروند که با مخالفت شیعیان و کردها مواجه شد.

در پایان باید گفت که نبود انسجام سیاسی و اجتماعی سبب شده است که دولت در عراق ضعیف و مصداقی از دولت‌های ورشکسته در ادبیات سیاسی باشد. دولت ضعیف در عراق بهترین زمینه برای مداخله‌ی نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که بحران‌های موجود در عراق را به مراتب پیچیده‌تر می‌کند، زیرا آنها به قدرتمند شدن یک جریان سیاسی در مقابل جریان دیگر و در مواردی حمایت از آنها در مقابل دولت بغداد کمک می‌کنند. این امر، روند عادی پویایی‌های سیاسی در عراق را دچار اختلال می‌کند. از طرفی پشتوانه‌های خارجی برای جریان سیاسی، تمرد آنها در مقابل دولت را اجتناب‌ناپذیر می‌کند و در صورت تداوم، جنگ داخلی را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

نتیجه‌گیری

بحران‌هایی که در رابطه با عراق در این مقاله به آن اشاره شد، از زمان تأسیس این کشور وجود داشته و پیش از ۲۰۰۳، صرفاً با یک اقتدار نظامی از بالا به پایین کنترل شده بود. با حذف آن اقتدار نظامی، زمینه برای ظهور و بروز عینی‌تر و ملموس‌تر بحران‌های هویت ملی، دولت ملی و امنیت ملی فراهم شد. هویت‌های متمایز با حداقل اشتراکات اصولی در کنار تجربه‌ی گذشته‌ی خصمانه‌ی واگرایی هویتی و عدم شکل‌گیری هویت ملی واحد را اجتناب‌ناپذیر کرد. در این شرایط، شکلی‌گیری دولت ملی مورد اجماع همه‌ی گروه‌های سیاسی که بتواند کارویژه‌های امنیتی یک دولت را انجام دهد، بسیار دشوار شده است. از طرفی، در کنار متغیرهای مختلف داخلی، مداخله‌ی اجتناب‌ناپذیر بازیگران خارجی نیز بر پیچیدگی و تشدید بحران‌های عراق افزوده است.

منفعت جمهوری اسلامی ایران در حفظ تمامیت ارضی عراق و مشارکت جریان‌های همسو در روند سیاسی عراق است، اما این دو منفعت مهم ایران همواره با تهدیداتی مواجه است که ناشی از بافت و ماهیت دولت در عراق است. اگرچه در اکثریت بودن شیعیان در عراق و نگاه مثبت جریان کردی این کشور به ایران یک مزیت بسیار مهم برای کشور ماست، اما این مزیت زمانی می‌تواند به صورت مداوم و پایدار در خدمت منافع ملی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی قرار گیرد که مسأله‌ی شکل‌گیری دولت ملی در عراق به تدریج حل شود.

به زبان دیگر، وقتی در عراق مسأله‌ی دولت ملی و به تبع آن، امنیت ملی حل و فصل نگردد، منافع ملی کشور ما در عراق نیز در معرض خطر مداوم قرار دارد. جمهوری اسلامی ایران تنها دولت منطقه‌ی خاورمیانه است که از وجود یک دولت ملی پایدار و مداوم در عراق می‌تواند بهره‌بردار. این در حالی است که با توجه به در اکثریت بودن شیعیان در جامعه‌ی عراق، رقبای منطقه‌ای ایران وجود یک دولت ملی فراگیر در عراق را مطلوب منافع خود نمی‌دانند و بنابراین، نگاه فرقه‌گرایانه دارند و همواره به دنبال ایجاد مانع برای شکل‌گیری دولت ملی در عراق هستند. از این‌رو، جمهوری اسلامی ایران باید تلاش کند تا همواره میان جریان‌های سیاسی عراق شازش ایجاد کند و در جهت رفع خصومت‌ها و بی‌اعتمادی‌ها میان آنها بکوشد و از این طریق، سیاست خود را بر وجود یک دولت ملی فراگیر در عراق مبتنی کند. این سیاست می‌تواند به تدریج مشکل دولت ملی در عراق را کمرنگ کند و تضمینی برای تأمین منافع پایدار ایران در عراق و سطح منطقه باشد.

منابع

فارسی

- ۱- ای آذر، ادوارد، این مون، چونگ (۱۳۷۹)؛ امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه‌ی پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- ای فولر، گراهام، فرانکه، رند رحیم (۱۳۸۴)؛ شیعیان عرب: مسلمانان فراموش شده، ترجمه‌ی خدیجه تبریزی و علی اصغر محمدی، قم: انتشارات شیعه‌شناسی.
- ۳- بوزان، بری، اولی ویور، دویند پاپ (۱۳۸۶)؛ چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۴- بوزان، بری (۱۳۸۷)؛ مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه‌ی پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۵- حاج یوسفی، امیرمحمد، سلطانی‌نژاد (۱۳۸۶)؛ احمد سامان سیاسی در عراق جدید، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۶- گل محمدی، احمد (۱۳۹۲)؛ چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت، تهران: نشر نی.
- ۷- مار، فب (۱۳۸۶)؛ تاریخ نوین عراق، ترجمه‌ی محمد عباسپور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۸- والترسی، اپللو، استفان جی، روستو (۱۳۸۹)؛ ملت- دولت و نظام جهانی، ترجمه‌ی پرویز دلیرپور، تهران: کویر.
- ۹- وان، مارتین، سن، برویین (۱۳۸۷)؛ جامعه‌شناسی مردم کرد، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات پاییز.
- ۱۰- هی وود، اندرو (۱۳۹۰)؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی معاصر: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مقالات

- ۱۱- برزگر، کیهان (۱۳۸۶)؛ «ایران، عراق جدید و نظام امنیت خلیج فارس»، مجله‌ی راهبرد، شماره‌ی چهل و سوم، بهار.
- ۱۲- بصیری، محمود (۱۳۸۰)؛ «تحولات مفهوم امنیت ملی»، فصلنامه‌ی اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال پانزدهم، فروردین و اردیبهشت، شماره‌ی ۱۶۶-۱۶۳.
- ۱۳- بوزان، بری (۱۳۸۱)؛ «خاورمیانه ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه‌ی احمد صادقی، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال شانزدهم، پاییز، شماره‌ی سوم.
- ۱۴- شجاع، مرتضی (۱۳۸۶)؛ «رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه نیروها در خاورمیانه»، مجله‌ی مطالعات سیاسی و اقتصادی، سال بیست و یکم، مرداد و شهریور، شماره‌ی یازده و دوازده.
- ۱۵- نصری، قدیر (۱۳۸۳)؛ «کردها در عراق: گذشته، حال و آینده»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره‌ی بیست و هفتم.

اینترنت

- ۱۶- پشنگ، اردشیر (۱۳۸۹)؛ عربستان - عراق: «تداوم یک قرن خصومت خاموش»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، قابل دسترسی در:

<http://peace-ipsc.org/fa>. (۲۰ شهریور ۱۳۹۳)

انگلیسی

- 17- Jaber, Fala (2003) the Shite Movement in Iraq London: London University.
- 18- Simons, Geoff (2003) Future Iraq: US Policy in Reshaping The Middleast, londone: Westbourne Grore.
- 19- Ahamad, Hashim (2003) "Military Power and State Formation in Modern Iraq", Middle East policy, Vol.10, No.4.
- 20- Andeson, Liam, Stansfield, Gareth (Winter 2004) "the Futuer of Iraq :Dictatorship, Democracy , or Division? The Washington Quarterly , Vol. 27 , No.1.
- 21- Fishman, Bian (Autumn 2006.) "After Zarqawi:the Dilemas and Future of Alqaeda in Iraq", TheWashington Quarterly, Vol.29, No.4.
- 22- Mouhle, Naima (Winter 2006) "Memories of State:politics,History,and Collective Identity in Iraq", Journal of Pease Research, Vol.43, No.493.
- 23- Wimmer, Andreas (Winter 2003-2004) "Democracy and Ethno-Religious Conflict in Iraq", Survival, Vol.45, No.4.

- 24- Iraq body count, Total violent deaths including combatants 2003-2013, Available at: <https://www.iraqbodycount.org/analysis/reference/announcements/5/>, (10 september 2014)